آراستن [əˈdɔːrn] v

آراستن چیزی به معنای زیباتر شدن آن با تزئین آن است.

be مهره های کوچک شیشه ای گلدان را زینت داده اند.

سعادت

bliss [blis] n. سعادت

سعادت یک حالت خوشبختی کامل است.

→ هر وقت دوست دختر خود را می بیند ، احساس سعادت می کند.

خدمتکار

butler [ˈbʌtlər] n. خدمتکار

ساقی مهمترین خادم مرد در یک خانه ثروتمند است.

→ هر وقت به چیزی احتیاج داشت ، زنگ می زد ، ساقی ظاهر می شد.

گرفتگی

cramp [kræmp] n. گرفتگی

گرفتگی دردی شدید است که پس از استفاده جسمی زیاد توسط عضله ایجاد می شود.

→ بعد از ماراتن ، جنی دچار گرفتگی شدیدی در عضله ساق پا شد.

فرسوده

فرسوده [diˈlæpədeitid] adj. فرسوده

وقتی یک ساختمان فرسوده باشد ، قدیمی است و در شرایط بدی قرار دارد.

→ رنگ از ساختمان فرسوده قدیمی آپارتمان پوست کنده شده است.

برانگیختن

evoke [iˈvouk] v برانگیختن

برانگیختن یک خاطره یا احساس به معنای ایجاد آن است.

picture این تصویر خاطرات دخترک بودن مادربزرگ را برانگیخت.

بدرود

خداحافظی [fɛərˈwel] n بدرود

خداحافظی مصداق خداحافظی یا راهی برای گفتن آن است.

after او پس از خداحافظی سوار هواپیما شد.

شير آب

faucet [ɔːfɔːsit] n. شير آب

شیر آب وسیله ای است که جریان مایعات یا گاز را کنترل می کند.

when وقتی مسواک زدن تمام شد شیر آب را خاموش کنید.

کثافت

filth [filθ] n کثافت

کثافت مقدار زیادی کثیفی یا چیزهای کثیف است که شما را بیزار می کند.

tons در ساحل رودخانه تن و زباله وجود داشت.

نقص

flaw [flɔː] n. نقص

نقص در چیزی اشتباه است که باعث می شود از تأثیر یا صحت کمتری برخوردار شود.

→ ما یک نقص عمده در زنجیره فلزی را کشف کردیم.

پوزخند زدن

grin [grin] v. پوزخند زدن

پوزخند زدن به معنای لبخند گشاد است.

→ این شوخی باعث می شود هر وقت می شنوم پوزخند بزنم.

خانه داری

خانه داری [ˈhausˌkiːpiŋ] n. خانه داری

خانه داری نگهداری از خانه یا م houseسسه ای مانند هتل است.

eping خانه داری خیلی سرگرم کننده نیست ، اما باید انجام شود.

تپه

mound [maund] n. تپه

تپه چیزی انبوهی از آن است.

on روی کف نوجوان بهم ریخته تلی از لباس وجود داشت.

بیحس

numb [nʌm] adj. بیحس

وقتی یک قسمت از بدن بی حس می شود ، هیچ احساسی ندارد.

→ بعد از گرفتن دستم زیر آب یخ زده ، انگشتانم بی حس شد.

بی پروا

reckless [ˈreklis] adj. بی پروا

وقتی افراد بی پروا عمل می کنند ، به روشی ناامن عمل می کنند.

→ راننده بی پروا تهدیدی برای بقیه در جاده بود.

سنگ لوح

slate [sleit] n. سنگ لوح

اسلیت سنگی است به رنگ خاکستری تیره که به راحتی می توان آن را به لایه هایی تقسیم کرد.

→ سقف کلیسا از تخته سنگ بود.

مدفوع

stool [stuːl] n. مدفوع

مدفوع صندلی با پا است اما از پشت و بازوی فرد پشتیبانی نمی کند.

→ به نظر من نشستن مدفوع خیلی راحت نیست.

وصیت نامه

testament [ətestəmənt] n وصیت نامه

گواهی چیزی نشان می دهد که آن وجود دارد یا درست است.

performance اجرای زیبا شاهدی بر استعدادهای طبیعی خواننده بود.

الوار

timber [ətimbə: r] n الوار

الوار چوبی است که برای ساخت خانه و ساخت مبلمان استفاده می شود.

→ درختان این منطقه به طور خاص برای استفاده از چوب پرورش داده می شوند.

شیر فلکه

valve [vælv] n. شیر فلکه

سوپاپ وسیله ای است که به لوله ای متصل است و جریان مایع یا هوا را کنترل می کند.

→ مکانیک خاک را پاک کرد تا سوپاپ موتور پاک شود.

ساقی

گرتا یک خانم مسن بود که در یک عمارت بزرگ و فرسوده تنها زندگی می کرد. این عمارت در شرایط وحشتناکی به سر می برد. روی آن با پلیدی پوشانده شده بود و بیشتر مبلمان آن خراب بود. بعلاوه ، سینک آشپزخانه آب در سطح زمین نشت می کرد. گرتا خیلی پیر بود که نمی توانست خانه داری کند و خودش را تعمیر کند ، بنابراین ساقی ای به نام گوردون استخدام کرد.

گوردون مردی جوان و عضلانی بود. عضلات وی گواه اخلاق قوی کار او بود. او معتقد بود که اگر سخت کار کند ، اتفاقات بزرگی برای او می افتد. در روز اول خود ، او ساعتها مشغول تمیزکاری و تعمیرات بود. تپه های خاک را جارو کرد. او شیر زیر شیر آشپزخانه را محکم کرد تا نشتی متوقف شود. او حتی برای ساخت چهارپایه جدید آشپزخانه الوار خرید. او آنقدر سخت کار کرد که انگشتانش بی حس شد و گرفتگی در شانه هایش ایجاد شد.

گوردون هر روز سخت کار می کرد. حتی وقتی کارها خسته کننده بودند ، هرگز بی پروا نبود. او مطمئن شد که هیچ نقصی در کارش وجود ندارد. گوردون نگران بود که گرتا راضی نباشد. او هرگز اظهار تشکر نکرد یا گفت که او کار خوبی انجام داده است. عدم قدردانی احساسات ناخوشایندی را در گوردون برانگیخت. او حتی به فکر ترک بود. اما او تصمیم گرفت که کار درست این است که سخت کار کند.

یک روز ، در حالی که گوردون جارو می زد ، گرتا گفت: "گوردون! برای شما یک سورپرایز دارم!" او به اتاق گرتا رفت و یک مجسمه تخته سنگ زیبا را دید. دقیقاً شبیه او بود! این تابلو با بنری تزئین شده بود که روی آن نوشته شده بود: "به خانه خوش آمدید."

گرتا گفت: "شما این عمارت قدیمی زشت را دوباره جدید به نظر رسانده اید. من از زحمات شما بسیار سپاسگزارم که می خواهم آن را داشته باشید. من به یک خانه کوچکتر نقل مکان خواهم کرد. "

پوزخندی زد و گرتا را در آغوش گرفت. او گفت ، "من سعادت دارم! سخت کوشی من واقعاً نتیجه داد! "

این دو خداحافظی کردند و گوردون بعدازظهر را با تحسین خانه جدید و زیبایش سپری کرد.